

نظم سیاسی، بوروکراسی و توسعه ایران دوره پهلوی

ابراهیم متقی^۱، محمد حسن جباری^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۰۸

چکیده:

این مقاله به دنبال بررسی رابطه نظم سیاسی و بوروکراسی با توسعه دوره پهلوی می باشد. توسعه ایران در دوره قاجاریه با توجه به افزایش ارتباطات بین المللی و تحمیل قراردادهای دول غربی به ایران مورد توجه نخبگان دیوان سالار قرار گرفت و در امر دولت سازی اقداماتی صورت گرفت ولی منجر به توسعه نشد. دولت پهلوی با افزایش بی نظمی های سیاسی در سراسر کشور تاسیس شد. با توجه به بی نظمی های سیاسی در مناطق مختلف کشور نخبگان دیوان سالار پهلوی اول دولت سازی را برای افزایش کنترل دولت در سراسر کشور در برنامه های خود قرار دادند. آنها در امر دولت سازی در دنبال تاسیس دولت متمرکز با بوروکراسی کارآمد، نظام آموزشی و نیروهای نظامی مدرن برآمدند. پهلوی دوم نیز در این مسیر تلاشهای انجام داد لیکن تلاشهای آنها منجر به توسعه نشد و در نهایت رضاشاه با حملات متفقین و محمدرضا شاه با پیروزی انقلاب اسلامی سقوط کردند. این مقاله با روش تاریخی به دنبال شناخت علیت های عدم توسعه دوره پهلوی با وجود تلاشهای صورت گرفته توسط نخبگان دیوان سالار دولت پهلوی با استفاده از نظریه نظم و زوال سیاسی فوکویاما می باشد.

نخبگان دیوان سالار دولت پهلوی با توجه به بی نظمی های سیاسی در اواخر دوره قاجاریه دولت سازی را برای افزایش کنترل دولت در سراسر کشور در برنامه خود قرار دادند لیکن دولت سازی مورد نظر پهلوی با استقبال نیروهای اجتماعی قرار نگرفت. اولویت نیروهای اجتماعی پاسخگویی دمکراتیک و حاکمیت قانون بود که منجر به بی نظمی های سیاسی و عدم موفقیت دولت پهلوی در امر توسعه شد.

واژگان اصلی: نظم سیاسی، بوروکراسی، توسعه، دولت پهلوی.

^۱. استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

emottaghi@ut.ac.ir
mhjab@yahoo.com

^۲. عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه پیام نور

مقدمه

امر توسعه در دوره پهلوی در راستای برنامه های نخبگان دیوان سالار دوره قاجاریه مورد توجه نخبگان دیوان سالار دولت پهلوی قرار گرفت. نخبگان دیوان سالار و درباری دوره قاجاریه با توجه به برتری های دول غربی و تحمیل قراردادهای تجاری و سیاسی بر ایران، توسعه را مبنای برای مقابله با برتری های آنها می دانستند لیکن در این امر موفق نشدند و منجر به کودتای رضاخان شد. دولت پهلوی در حالی تاسیس می شد که بی نظمی سیاسی در سراسر کشور گسترش یافته بود. بی نظمی سیاسی و واگرایی در مناطق مختلف کشور به نوبه خود با استقبال برخی از نیروهای اجتماعی مانند تجار، روحانیون و روشنفکران نبود. بسیاری از نیروهای اجتماعی وجود دولت متمرکز و ایجاد امنیت در سراسر کشور را مبنای برای تامین منافع خود و کشور می دانستند. بدین گونه بود که کودتای رضاخان و ایجاد نظم سیاسی در مناطق مختلف کشور با استقبال برخی از نیروهای اجتماعی مانند تجار، روحانیون، روشنفکران و غیره همراه شد.

دولت رضاشاه با توجه به شناخت ناکامی نخبگان دیوان سالار قاجاریه در امر دولت سازی، درصدد کنترل و سرکوب نیروهای اجتماعی ضدتمرکزگرا برآمد. در این مسیر بسیاری از ایلات و عشایر و نیروهای گریز از مرکز سرکوب شدند و برای افزایش قدرت دولت و نوسازی درصدد کنترل نیروهای اجتماعی برآمد. چنین امری با وجود اینکه توانست نظم سیاسی در کشور ایجاد کند ولی اجماع عمومی را تضعیف کرد و زمینه افزایش خواسته های دمکراتیک نیروهای اجتماعی نسبت به سرکوب خواسته های آنها و تضعیف مشروعیت رضاشاه شد. بعد از سقوط رضاشاه نیروهای اجتماعی قدرت در قوه مقننه را بدست گرفتند و خواهان اعاده قدرت به مجلس مستقل بودند. نیروهای اجتماعی در مدت ۱۲ سال تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش پارلمان را به عنوان نهاد مردمی قدرت در اختیار داشتند لیکن به دلیل تنوع خواسته های سیاسی با بی نظمی های سیاسی کشور مواجه شد. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش احیاء دوباره حکومت خودکامه پهلوی و اعاده نظم سیاسی با سرکوب نیروهای اجتماعی و افزایش وابستگی به بیگانگان شد. چنین امری پاسحگوی دمکراتیک نیروهای اجتماعی نسبت به رفتارهای محمدرضاشاه و هزینه های نظم سیاسی را افزایش داد که در نهایت منجر به سقوط کوتاه مدت پهلوی دوم با جنبش های مردمی-اسلامی شد و توسعه به عنوان یک مساله باقی ماند.

در خصوص توسعه ایران دوره پهلوی پژوهش زیادی وجود دارد. یراوند آبراهامیان (۱۳۹۱) در کتاب ایران بین دو انقلاب دلیل عدم توسعه دوره پهلوی را توسعه ناهمگون می داند. اینکه در حوزه

اجتماعی اقتصادی تغییرات ایجاد شد ولی در حوزه سیاسی تغییرات رخ نداد این امر باعث شکاف دولت و مردم شد. چنین شکافی با یک بحران اقتصادی رژیم پهلوی را به چالش می کشاند. جان فوران (۱۳۷۷) در کتاب مقاومت شکننده دلایل عدم موفقیت توسعه ایران دوره پهلوی دوم را وابستگی به امریکا می دانست. چنانچه پیشرفت های در امر نظامی و در امر صنعتی به ویژه صنایع مونتاژی صورت گرفت به برکت درآمدهای نفتی و وابستگی به امریکا بود و بسیار از بخش های دیگر اقتصادی مانند کشاورزی تضعیف شدند. وی (۲۰۰۵) همچنین در کتاب کسب قدرت؛ درباره خاستگاه انقلابات جهان سوم بر این باور است که شاه به دنبال خروج از حاشیه نظام جهانی به نیمه حاشیه نظام جهانی به واسطه درآمدهای نفتی و کمک های امریکا بود. این امر باعث انجام برنامه های امریکا مانند اصلاحات ارضی در ایران شد ولی اصلاحات ارضی کمکی به دهقانان نکرد و زمینه مهاجرت به شهر و مشکلات دیگر شد. تا زمانی که قیمت نفت بهتر بود توانست جامعه را کنترل کند ولی با کاهش قیمت نفت و افزایش قیمت کالا نظم پهلوی مختل شد و امریکا نتوانست از دولت وابسته خود با وجود اعلام جزیره ثبات ایران کمک کند.

محمد علی کاتوزیان (۱۳۹۶) در کتاب تضاد دولت و ملت وابستگی طبقات اجتماعی به دولت نه وابستگی دولت به طبقات اجتماع را عامل عدم توسعه می داند. علیرضا ازغندی (۱۳۹۱) در کتاب جامعه شناسی سیاسی ایران تأسیس دولت مطلقه بدون وابستگی به طبقات در دوره رضاشاه و دولت رانتیر در دوره پهلوی دوم را عامل عدم موفقیت در توسعه و سقوط دولت پهلوی می داند. حسین بشیریه (۱۳۸۰) در کتاب موانع توسعه سیاسی در ایران شکاف و چندپارگی های اجتماعی و فرهنگ پدرسالار را عامل عدم توسعه به ویژه سیاسی می داند. محمود سریع القلم (۱۳۹۷) در کتاب اقتدارگرایی پهلوی اقتدارگرایی فرد محور به جای اجماع سازی، سیستم محور و فرایند محور را مانع توسعه دولت پهلوی می داند. گلن کورتیس و اریک هوگلند (۲۰۰۸) در کتاب ایران؛ مطالعه یک کشور به خودکامگی دولت پهلوی پرداخته و آن را مانع توسعه ایران دانسته است. تدا اسکاچپول (۱۹۸۲) در مقاله دولت رانتیر و اسلام شیعی در ایران عدم توسعه ایران را به دلیل وابستگی دولت پهلوی دوم به درآمدهای نفتی و استقلال از جامعه می دانست. درآمدهای نفتی باعث برنامه ریزی های نظامی و اقتصادی شد ولی کاهش آن باعث ناکامی برنامه و اعتراضات مردمی شد. تیم مک دانیل (۱۳۸۹) در کتاب خودکامگی، نوسازی و انقلاب ایران و روسیه باور دارد نوسازی بدون ائتلاف با نیروهای اجتماعی و به صورت خودکامگی و فردگرایانه منجر به ناکامی در توسعه و

سقوط پهلوی شد.

رساله ها و پایان نامه های در این امر نیز وجود دارد رضا شیرزادی (۱۳۸۱) در رساله دکتری راهبرد نوسازی دولت های معاصر ایران فقدان توسعه سیاسی و اولویت جهت گیری اقتصادی، نظامی، اداری و اجتماعی دوره رضاشاه و اصلاحات اقتصادی بدون ایجاد زمینه لازم برای گسترش و رقابت بخش خصوصی را به تضعیف نهادهای مدنی و تمرکز قدرت مطلقه و مانع ایجاد نظام دموکراتیک و نظام اقتصادی رقابتی و زمینه فساد و ناکارآمدی می داند. این امر ناکامی در توسعه را به همراه داشت. لیلانز (۱۳۸۷) در رساله دکتری برنامه عمرانی سوم الی پنجم مناسبات استبدادی و وابستگی به درآمد های نفتی و توزیع نامناسب ثروت در کشور به ویژه شهر و روستا و مهاجرت عظیم روستائیان به شهر و ناتوانی ساختار اجرایی در هضم چنین مهاجرت و انحراف اجرایی برنامه ها از اهداف خود را بی تاثیر در ناکامی موفقیت توسعه ایران نمی داند. نویسنده مقاله (۱۳۸۴) نیز در پایانه کارشناسی ارشد بررسی تطبیقی نوسازی و اصلاحات ایران و ژاپن به این نتیجه رسیده است که عدم اجماع نخبگان سستی و مدرن در ایران مانع موفقیت نوسازی و رسیدن به توسعه ایران دوره پهلوی شده است.

با وجود آثار پژوهشی زیاد با زوایای متنوع، این پژوهش در نظر دارد با نگاه متفاوتی به امر توسعه دوره پهلوی نگریسته شود. این مقاله درصدد است بر اساس نظریه نظم سیاسی و زوال سیاسی فوکویاما به بررسی توسعه ایران دوره پهلوی و ناکامی آن در امر توسعه پرداخته شود. به باور فوکویاما آنچه زمینه توسعه برخی کشورهای توسعه یافته مانند ژاپن را فراهم کرده است، ارجحیت دولت سازی بر پاسخنگویی دموکراتیک بوده است. فوکویاما باور دارد؛ در کشورهای که پاسخنگویی دموکراتیک بر دولت سازی ترجیح داده شده است، با بی نظمی های سیاسی و ناکارآمدی دولت مواجه شده اند. بدین جهت سعی می شود با استفاده از این نظریه شناخت بهتری نسبت به علیت های ناکامی توسعه ایران دوره پهلوی صورت گیرد.

روش تحقیق این پژوهش، تاریخی می باشد. این پژوهش به سنجش و ارزیابی تاریخی نظم سیاسی، بوروکراسی و توسعه ایران دوره پهلوی می پردازد. در این پژوهش سعی می شود برنامه ها و رفتارهای نخبگان دیوان سالار و واکنش نیروهای اجتماعی، با توجه به متون و تحقیقات صورت گرفته توسط محققان و پژوهشگران در فرایند تاریخی مذکور، مورد بررسی قرار گیرد.

چارچوب نظری

این مقاله بر اساس نظریه نظم سیاسی و زوال سیاسی فرانسیس فوکویاما مورد بررسی و ارزیابی قرار

می گیرد. فوکویاما در نظریه خود دولت سازی را مبنای توسعه می داند. به نظر وی دولت سازی زمینه نظم سیاسی در کشور و ایجاد فرصت های توسعه در کشور می شود. وی باور دارد جوامعی که دولت سازی را بر خواسته های دموکراتیک ترجیح دادند از شرایط توسعه بهتری نسبت به جوامعی برخوردار هستند که پاسخگویی دموکراتیک را بر دولت سازی ترجیح دادند. وی باور دارد توالی رویدادها از اهمیت بالا برخوردار می باشد؛ در کشورهای که پاسخگویی دموکراتیک مقدم بر دولت سازی بوده است، دستیابی به حکمرانی باکیفیت بالا به مراتب مشکل تر از کشورهای است که در آنها دولت سازی مقدم بوده است. به نظر وی دولت سازی بعد از ظهور دموکراسی امری ممکن اما اغلب نیازمند بسیج بازیگران جدید اجتماعی و رهبری سیاسی قدرتمند می باشد (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۴۰).

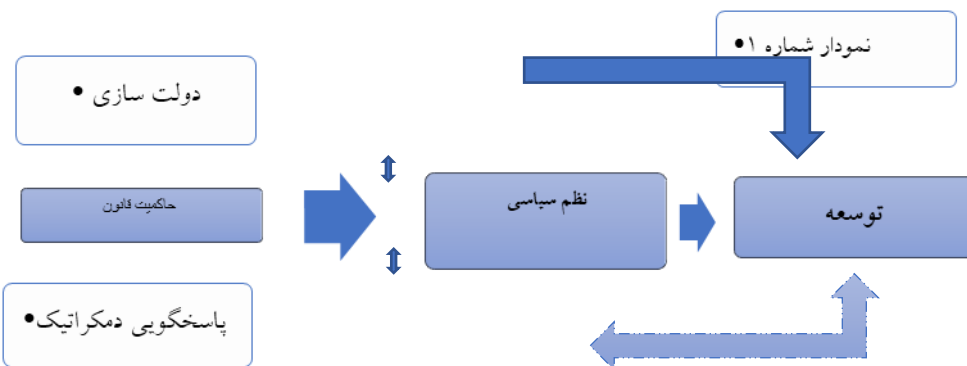
فوکویاما دولت های قوی را دولت های دیکتاتوری و استبدادی نمی داند. به باور وی دولت قوی از اقتدار زور مشروع در سراسر کشور برخوردار می باشد و مورد حمایت بازیگران اجتماعی می باشد. به نظر وی یک رژیم مشروع و دارای کارکرد خوب باید بتواند بین قدرت حکومت و نهادهای که قدرت دولت را محدود می کند توازن برقرار کند نظارت ناکافی بر دولت از یک طرف و داشتن قدرت و تویی بی جد و حصر توسط گروههای اجتماعی از طرف دیگر مانع هر اقدام جمعی شده و امور را از توازن خارج می کند (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۴۸) و زمینه بی نظمی های سیاسی می شود.

فوکویاما دولت های قوی را دارای بوروکراسی کارآمد با توجه به نظریه ماکس وبر می داند. ماکس وبر دولت ها را به سستی، کاریزماتیک و عقلانی-قانونی تقسیم می کند. ماکس وبر سلطه سستی را بر مبنای کنش سستی و رعایت سنن توسط حاکم می داند. در این نوع سلطه امکان شخصی شدن حکومت وجود دارد. ارتقا و ترفیع برحسب معیارهای شخصی صورت می گیرد (بشیریه، ۱۳۷۸: ۶۰).

نوع پیچیده تر سلطه نئوپاتریمونالیسم با ابزارهای جدید مانند بوروکراسی، نیروهای نظامی و غیره می باشد (Herrmann, 2010). درحالی که گزینش مقامات سیاسی دولت مدرن بر اساس معیارهای عقلانی - قانونی با توجه به وظایف حرفه ای و فنی می باشد. فوکویاما نیز باور دارد مبنای گزینش مناصب در جوامع سستی خویشاوندی و وفاداری به شخص حاکم می باشد. حتی در برخی از جوامع مدرن نیز چنین دولت های وجود دارد. در این دولت ها حاکم خویشاوندان را برای موقعیت های قدرت در دولت انتصاب می کند (Fukuyama, 2013)؛ اما در دولت مدرن گزینش غیرشخصی است (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۲۰).

وی باور دارد جوامعی که دولت سازی را با موفقیت انجام دادند از توانایی بیشتر برای ایجاد نظم

سیاسی و تداوم نظام سیاسی برای سرمایه‌گذاری و انباشت ثروت برخوردار می‌باشند ولی جوامع توسعه نیافته ناموفق در امر دولت‌سازی با بی‌نظمی‌های سیاسی و دولت‌های شکننده و کوتاه‌مدت همراه می‌باشند و امنیت لازم برای سرمایه‌گذاری و انباشت ثروت برخوردار نمی‌باشند. فوکویاما همانطوری که در مطالب قبلی مطرح شده است یکی از دلایل شکنندگی دولت‌ها و بی‌نظمی‌های سیاسی را اولویت پاسخگویی دموکراتیک نیروهای اجتماعی نسبت به دولت‌سازی می‌داند. دولت‌سازی مورد نظر وی مبتنی بر بورکراسی کارآمد به عبارت دیگر عقلانی و قانونی و متمایز از بورکراسی سنتی و نئوسنتی با ابزارهای مدرن می‌باشد.



نمودار شماره ۱: مدل نظری تحقیق

نمودار شماره ۱ نمایانگر این است که توسعه تابع نظم سیاسی می‌باشد. نظم سیاسی نیز متأثر از دولت‌سازی، حاکمیت قانون و پاسخگویی دموکراتیک می‌باشد. جوامعی که در آن دولت‌سازی با حاکمیت قانون بر پاسخگویی دموکراتیک ترجیح داده شوند امکان توسعه بهتر نسبت به جوامعی برخوردار می‌باشند که پاسخگویی دموکراتیک را به دلیل فقدان حاکمیت قانون ترجیح داده‌اند. با توجه به این مدل نظری اولویت پاسخگویی دموکراتیک نیروهای اجتماعی دوره پهلوی به دلیل فقدان حاکمیت قانون مانع تقویت دولت به عبارت دیگر دولت‌سازی شد و منجر به تضعیف مشروعیت دولت کوتاه‌مدت پهلوی اول و پهلوی دوم شد و توسعه ایران همچنان به عنوان یک مساله باقی مانده است.

نظم سیاسی، بوروکراسی کارآمد و توسعه در دوره پهلوی

دولت پهلوی در حالی تاسیس شد که تلاشهای در امر دولت سازی در دوره قاجاریه قبل از انقلاب مشروطه توسط نخبگان دیوان سالار مانند عباس میرزا، امیرکبیر و محمد حسین سپهسالار صورت گرفت ولی در امر دولت سازی موفق نشدند و در نهایت منجر به انقلاب مشروطیت شد. انقلاب مشروطه با وجود تأسیس مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی، نتوانست دولت متمرکز را ایجاد کند. نبرد قدرت میان نیروهای سیاسی برای خواست‌های متنوع دمکراتیک مانع شکل‌گیری دولت اقتدارگرا جهت نظم سیاسی شد. نیروهای اجتماعی در مناطق مختلف کشور همچنان قدرت وسیع برخوردار بودند و حاضر به پذیرش قدرت مرکزی نبودند. قدرت سلطنت کاهش یافته بود ولی نظم سیاسی لاینحل بود. فوکویاما بر این باور است مشکل بسیاری از کشورها که درگیر بی‌نظمی سیاسی می‌باشند فقدان نهادهای بنیادین در راس آن دولت می‌باشد تا زمانی که یک اقتدار مرکزی و منحصر به فرد شکل نگیرد که بتواند انحصار مشروع زور در سراسر کشور را داشته باشد امنیت شهروندی با شرایط مناسب برای رشد افراد وجود نخواهد داشت (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۱۶-۱۷)

بی‌نظمی‌های سیاسی در اواخر دوره قاجاریه وجود دولت متمرکز را در میان نیروهای اجتماعی تشدید می‌کرد. در کنار دغدغه نیروهای اجتماعی، دولت انگلیس در مقابل بلشویک‌ها در شوروی، کودتای رضاخان را سوم اسفند ۱۲۹۹ ه.ش شکل داد. بعد از کودتا، رضاخان به همراه نخبگان دیوان‌سالار، دولت سازی را با تاسیس دولت مدرن در رأس برنامه‌های خود قرارداداند. نخبگان دیوان‌سالار دوره رضاشاه بیشتر از تحصیلات کشورهای اروپایی برخوردار بودند. بیشتر آنها در حزب تجدد بودند. تجددگرایی را تنها راه برون‌رفت از عقب‌ماندگی کشور می‌دانستند.

تأسیس دولت مدرن

تاسیس دولت مدرن در مقابل دولت‌های سنتی پراکنده فئودالی، ملوک الطوائفی، پدرسالاری و غیره قرار دارد. فوکویاما باور دارد دولت مدرن بر خلاف گروه یا قبیله قدرت انحصاری و مشروع به کارگیری اجبار و زور در یک محدوده سرزمینی مشخص دارد (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۲۰). تاسیس دولت مدرن در ایران در حالی در دوره پهلوی مورد توجه قرار گرفت که در دوره قاجاریه تلاشهای برای گذار به دولت مدرن صورت گرفت اما موفقیتی حاصل نشد و در نهایت با بی‌نظمی‌های سیاسی به ویژه از دوره مشروطیت به بعد شد. بی‌نظمی‌های سیاسی در کشور ضرورت تاسیس دولت متمرکز

که توانایی نظم سیاسی در سراسر کشور را داشته باشد افزایش داد. این امر همانطوری که در مباحث قبلی نیز بیان شد با کودتای رضاخان مورد توجه وی و نخبگان دیوان سالار قرار گرفت و با حمایت برخی از نیروهای اجتماعی مانند تجار، روشنفکران، روحانیون و غیره همراه بود.

رضاشاه با حمایت اکثریت نیروهای اجتماعی توانست نهضت‌ها و شورش‌های مناطق مختلف کشور نظیر شیخ محمد خیابانی در آذربایجان، سمیتقو در کردستان، میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان، محمدتقی خان پسیان در خراسان، شیخ خزعل در خوزستان و ... را سرکوب و مناطق مختلف کشور را تحت کنترل دولت مرکزی درآورد (اتابکی، ۱۳۸۵: ۱۶۳-۱۶۴). بسیاری از عشایر تا ۱۳۱۳ ه.ش منکوب و خلع سلاح و بسیاری از املاک و اراضی آنها مصادره یا تحت کنترل دولت قرار گرفت (سمعی، ۱۳۹۷: ۲۹۲). تقسیمات کشوری قدیمی چند ایالات بزرگ و چندین ولایت منسوخ و به جای آن وزارت داخله به ۱۱ استان، ۴۹ شهرستان و تعداد زیادی بخش و دهستان تقسیم شد (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۱۷۰). بدین ترتیب اقتدار دولت مرکزی در مناطق افزایش یافت. در دوره محمد رضاشاه نیز برای افزایش تمرکز دولت در مناطق به‌ویژه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش برنامه‌های در قالب اصلاحات ارضی و انقلاب سفید برای کنترل ملاکین و مقابله با احتمال جنبش چپ با توجه به توصیه کندی رئیس‌جمهور امریکا صورت گرفت و بسیاری از ارضی ملاکین در اختیار دهقانان قرار گرفت.

نخبگان دیوان‌سالار دولت پهلوی در کنار تأسیس دولت متمرکز با بوروکراسی مدرن، تأسیس نیروهای نظامی منظم و نهاد آموزشی مدرن را از برنامه‌های خود قراردادند. رضاشاه در جهت نوسازی نظامی، یک ارتش ۲۰ هزار نفری با ادغام نیروهای قزاق با بقایای ژاندارمری و نیروی تفنگداران جنوب تأسیس کرد (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۱۳۳) و برای تقویت نیروی انسانی ارتش، خدمت وظیفه را اجباری کرد (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۱۵۰-۱۵۱). در کنار تقویت نیروی انسانی، به تقویت تأسیسات نظامی پرداخت. البته ارتش در کوتاه مدت توسط متفقین شکست خورد. بعد از رضاشاه، محمدرضا شاه نیز در جهت تقویت ارتش، بودجه نظامی را بین سالهای ۱۳۳۲ ه.ش تا ۱۳۵۶ ه.ش ۱۲ برابر کرد. چنین منابع باعث تقویت تجهیزات ارتش شد (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۲۲۷). در ۱۹۷۵ م/۱۳۵۴ ه.ش در زرادخانه‌های نظامی کشور بیش از ۱۰۰۰ دستگاه تانک پیشرفته، ۴۰۰ هلی‌کوپتر، ۲۸ دستگاه هاورکرافت، ۱۰۰ دستگاه توپ دوربرد، ۲۵۰۰ دستگاه موشک هاوریک، ۱۷۳ جنگنده اف ۴، ۱۳۱ فروند اف ۵، ۱۰ فروند اف ۱۴ و ده فروند تراپری بوئینگ ۷۰۷ وجود داشت (آبراهامیان، ۱۳۹۷:

در زمینه آموزشی، در دوره پهلوی اول، مدارس جدید از ۶۵۰ مدرسه به ۲۳۳۶ مدرسه ابتدایی و ۲۴۱ دبیرستان رسید (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۱۵۸). در کنار رشد مدارس، اعزام دانشجو به صورت بورسیه به کشورهای اروپایی به خصوص فرانسه، بلژیک و آلمان (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۷: ۱۵۵)، تأسیس دانشگاه تهران (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۱۸۰) و هویت‌سازی مبتنی بر ارزش‌های تجددگرایی و ملی‌گرایی از جمله اقدامات نخبگان دیوان‌سالار رضاشاه بود (سریع‌القلم، ۱۳۹۷: ۱۱۲). در دولت محمدرضاشاه، شمار مؤسسات آموزشی پس از انقلاب سفید سه برابر شد؛ تعداد نام‌نویسی در کودکانستان‌ها از ۱۳۳۰۰ نفر به ۲۲۱۹۰۰ نفر، دبستان‌ها از ۱۶۴۰۰۰۰ نفر به ۴۰۸۰۰۰۰ نفر، مدارس متوسطه از ۳۷۰۰۰۰ به ۷۴۱۰۰۰، مراکز فنی و حرفه‌ای از ۱۴۲۴۰ به ۲۲۷۰۰۰، در دانشگاه‌ها از ۲۴۸۸۵ به ۱۴۵۲۱۰ نفر و در دانشگاه‌های خارج از کشور از ۱۸۰۰۰ به ۸۰۰۰۰ نفر افزایش یافت (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۲۴۴). با وجود تلاش‌های دولت پهلوی در امر آموزش هنوز توسعه آموزشی در سراسر کشور توسعه نیافته بود. هنوز ۶۸ درصد بزرگسالان بی‌سواد بودند (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۲۵۵-۲۵۴).

برنامه‌های دولت‌سازی دولت پهلوی به ویژه با ایجاد دولت متمرکز و تأسیس نیروهای منظم نظامی به نوبه خود فرصت مناصبی برای سازماندهی منابع مالی برای توسعه اقتصادی - صنعتی ایجاد کرد. وی با کمک ارتش به جمع‌آوری مالیات پرداخت. همچنین مالیات غیرمستقیم بر اقلام پرمصرف قند شکر و چای بست (کدی، ۱۳۸۱: ۱۴۴). رضاشاه با تجمع درآمدهای دولتی از طریق مالیات، درآمدهای گمرکی و غیره، درآمدهای دولت را از ۲۴۶ میلیون ریال در سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۰۵ ه.ش به بیش از ۳۶۱۰ میلیون ریال در ۱۳۲۰ ه.ش رساند (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۱۳۲). منابع مالیاتی منبع خوبی برای توسعه صنایع و زیرساخت‌های ارتباطی بود. در این جهت ۸۰ کارخانه قند با ظرفیت ۶۹ هزار تن، یک کارخانه سیمان با ظرفیت ۱۸۰ تن، ۹۸ کارخانه پارچه‌بافی و ریسندگی با ظرفیت سالیانه ۲۲ میلیون متر، تعدادی کارخانه چرم‌سازی، بلورسازی، برق، کنسرو، سیلو و مانند آنها تأسیس کرد (باقی، ۱۳۸۳: ۱۳۸). در زمینه ارتباطات نیز در طول سلطنت رضاشاه ۱۳۰۰۰ کیلومتر جاده کشیده شد و ۱۴۰۰ کیلومتر راه‌آهن با ۲۱۲ تونل و ۱۰۶ پل احداث گردید (سریع‌القلم، ۱۳۹۷: ۱۲۹).

با سقوط رضاشاه با اشغال متفقین نظم اقتصادی مختل شد ولی بعد از خروج متفقین نوسازی اقتصادی مالی از برنامه نخبگان دیوان‌سالار پهلوی دوم بود. برنامه توسعه از سال ۱۳۲۸ ه.ش در قالب

برنامه‌های هفت‌ساله شروع شد. در برنامه اول ۲۴ درصد به طرح‌های صنعتی و معدنی اختصاص یافت (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۷: ۲۴۸). در برنامه دوم بر ساخت سدهای هیدروالکتریکی، حمل و نقل، توسعه راه تهران- میانه به تبریز و ساختمان راه آهن تهران - مشهد و سرمایه‌گذاری صنایع خصوصی در نساجی، روغن نباتی، شیشه، نجاری و کابینت سازی و نیز در پاره‌ای زمینه‌های جدید مانند تولید فرش و کفش ماشینی توسعه یافت (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۷: ۲۵۰). در برنامه سوم و چهارم بیش از ۳/۹ میلیارد دلار صرف امور زیربنایی مانند احداث سد و راه‌های ارتباطی شد. در زمینه صنعت نیز سرمایه‌گذاری وسیع در کالاهای مصرفی مورد نیاز بازار داخلی مانند لباس، مواد غذایی، خودرو و تشویق رشد صنایع مادر و واسطه‌ای مانند نفت، گاز، زغال‌سنگ، مس، فولاد، پتروشیمی، آلومینیوم و ابزارهای ماشینی صورت گرفت. سهم تولیدات صنعتی در تولید ناخالص ملی از ۱۱ به ۱۷ درصد رسید (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۵۲۸-۵۲۹). برنامه پنجم با توجه به افزایش درآمدهای نفتی در کنار استمرار برنامه‌های اقتصادی عمرانی و صنعتی بر بهبود کیفیت نیروی انسانی در رشته‌های مختلف (سریع القلم، ۱۳۹۷: ۲۶۳-۲۶۴)، برای افزایش توانایی استفاده از فناوری‌های جدید جوامع غربی تأکید شد.

با این وجود موفقیت‌های نسبی دولت پهلوی نسبت به قاجاریه در زمینه اقتصادی-صنعتی و افزایش تعداد نیروهای کارگر صنعتی به ویژه در شهرها با توجه به نظم سیاسی به واسطه دولت متمرکز و دریافت مالیات به صورت منظم از مناطق مختلف کشور، منتهی واقعیت این است که توسعه نه تنها در زمینه سیاسی مبتنی بر اجماع نیروهای اجتماعی و دولت رخ نداد بلکه عدم توسعه در بخش‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی نیز همچنان وجود داشت. به عنوان مثال در بخش کشاورزی در دوره رضاشاه نه اصلاحان ارضی و نه فناوری جدید رخ داد (فوران، ۱۳۷۷: ۳۶۳). به لحاظ رفاه اجتماعی نیز در بخش شهری تلاش‌ها منجر به بهبود وضعیت نشد سطح زندگی با توجه به درآمد، رژیم غذایی، مسکن، بهداشت و آموزش و پرورش بهبود نیافت. صنعتی شدن و مداخله دولت در تجارت خارجی به منظور احداث راه آهن یک اقتصاد تورمی بلندمدت بعد از ۱۳۱۲ ه.ش شد به طوری که در ۱۳۲۰ ه.ش قیمت‌ها دو برابر شد (فوران، ۱۳۷۷: ۳۶۴). تولید ناخالص ملی در فاصله ۱۳۱۹-۱۳۰۴ ه.ش دو برابر شد اما میزان نابرابری‌ها افزایش یافت. بخش روستایی تاوان غذای شهرنشینان را می‌پرداختند و توده شهری هم بار سنگین مالیات را به جای سرمایه داران می‌پرداختند و منافع کلان سرمایه داری از قبل آنها تامین می‌شد همچنین صنعت در تهران تا شهرهای دیگر بود. با این وجود هنوز در زمینه صنعتی، ایران نسبت به ترکیه و مصر عقب مانده بود (فوران، ۱۳۷۷: ۳۶۴). ضمن اینکه برنامه اقتصادی

صنعتی انحصاری دولتی، رشد رقابتی بخش خصوصی و بازار را تضعیف می کرد. این امر مانع به کارگیری ظرفیت های متنوع اقتصادی - صنعتی در فرایند توسعه کشور می شد. توسعه صنعتی نیز با وجود رشد مناسب خود در دوره پهلوی دوم توسعه درون زا و مبتنی بر فناوری نوین بومی نبود. بسیاری از صنایع ایران مصرفی و مونتاژی بود و در امکان صادرات به خارج ضعیف بودند. بیژن جزنی ویژگی اصلی ساختار صنعتی ایران در دوران پس از اصلاحات ارضی را حاکمیت صنایع مصرفی، مونتاژ و وابسته و پا گرفتن بورژوازی کمپرادور به مثابه وابستگی آن به انحصارات امپریالیستی می دانست لذا عمده فعالیت مثبت صنعتی بخش خصوصی در رشته های مصرفی مانند مواد غذایی، بافندگی، پوشاک، داروسازی، آرایش و بهداشت، فلزکاری و لوازم خانگی و وسیله نقلیه بود (لیلاز مهرآبادی، ۱۳۹۲/۱۳۸۸: ۶۹-۷۰). علی نقی علیخانی در انتقاد به نوع صنعت می گوید این مسخره است که چنین مونتاژی را ما صنعت بدانیم... باید این صنایع مونتاژ را از بین برد (لیلاز مهرآبادی، ۱۳۹۲/۱۳۸۸: ۷۰).

در واقع تغییرات صورت گرفته در دولت پهلوی دوم در زمینه های اقتصادی - صنعتی به برکت درآمدهای نفتی صورت گرفت. دولت پهلوی دوم با توجه به درآمدهای نفتی به نرخ تولید ناخالص ملی بالاتری صعود کرد اما این درآمدها به قول جان فوران در صورتی که با صادرات اجناس ساخته شده نباشد شاخص فریبده است. ایران دوره پهلوی دستخوش فساد مخرب اداری، کاهش تولید کشاورزی و غیره بود. ایران به دنبال رسیدن به نیمه حاشیه بود ولی در مقایسه با کشورهای نیمه حاشیه ای مانند کره، برزیل و تایوان بخش مالی و انحصاری نداشت و در عوض به درآمدهای نفتی و دولتی متکی بود. دو بخش کشاورزی و صنعت در درازمدت عقب مانده بودند. در دهه ۱۳۵۰ اینگونه تصور می شد ایران به نیمه حاشیه ای رسیده است اما پیشرفت غیرواقعی و وابسته بود (فوران، ۱۳۷۷: ۵۱۷). ضمن اینکه درآمدهای نفتی وسیع زمینه ایجاد دولت رانتیر و استقلال دولت از جامعه شد و در نوسانات قیمت نفت، برنامه ریزی دولت حساب شده صورت نمی گرفت. درآمدهای وسیع نفتی کمتر به صورت منابع ارزی کشور ذخیره می شد. بخش وسیعی از آن حیف و میل و یا به نفع افراد و گروه های متنفذ به ویژه خاندان پهلوی به یغما می رفت. به عنوان مثال بنیاد پهلوی با به جیب زدن درآمدهای نفتی، ثروت وسیعی در اختیار خاندان پهلوی قرارداد (آبراهامیان، ۱۳۹۷: ۲۳۴). چنین فساد اقتصادی در حالی بود که اکثریت مردم در فقر و کمبود امکانات رفاهی در کلان شهرها و مناطق روستایی بودند.

با وجود برخی موفقیت‌ها و نارسایی‌ها در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و غیره به واسطه تاسیس دولت مدرن، تلاش‌های پهلوی اول و دوم در تاسیس دولت مدرن صرفاً به لحاظ شکلی نسبت به دوره قاجاریه با موفقیت همراه بود ولی در عمل با دولت مدرن هنوز فاصله داشت. آنها توانستند ارتش یکپارچه و دائمی با تجهیزات پیشرفته، دولت متمرکز با نهاد اداری نوین و نهاد آموزشی نوین ایجاد کنند و همچنین منابع مالی لازم را برای توسعه اقتصادی صنعتی سازماندهی کنند. تغییرات اقتصادی صنعتی نیز به واسطه نظم سیاسی در سراسر کشور بود لیکن به دلیل سرکوب نیروهای اجتماعی، دولت فاقد اقتدار مشروع به کارگیری زور در سراسر کشور بودند و این امر مانع ظرفیت‌سازی و استفاده از ظرفیت‌های متنوع انسانی و مادی در توسعه کشور می‌شد. فوکویاما باور دارد بسیاری از دولت‌ها در جوامع در حال توسعه همانطوری که مایکل مان باور دارد در داشتن قدرت خودکامه، توانایی سرکوب روزنامه‌نگاران، سیاستمداران اپوزیسیون یا گروه‌های قومی رقیب قوی هستند اما در اعمال آنچه وی قدرت زیرساختی، توانایی قانون‌گذاری و اعمال مشروع قانون قوی نیستند (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۴۷). در واقع حکومت پهلوی نگاه شخصی به حکومت داشت و امکان حاکمیت اراده مردم در امر تقنینی را نمی‌پذیرفت. درست بود ابزارهای قدرت تغییر پیدا کرده بود ولی ماهیت قدرت تغییراتی پیدا نکرده بود. هنوز شیوه‌های سنتی اعمال قدرت مبتنی بر روابط خانوادگی، رفاقتی و خویشاوندی و همچنین نگاه شخصی به حکومت و کشور با وجود ادعای تاسیس نهادهای مدرن تداوم داشت. چنین دولت با توجه به نظر فوکویاما پدرسالار به عبارت دیگر سنتی تا مدرن می‌باشند.

فوکویاما باور دارد در دولت‌های مدرن و بسیار توسعه یافته میان منافع شخصی حاکم و مصالح کل جامعه تمایز وجود دارد. آنها درصدد برخورد غیر شخصی تر با شهروندان بوده، قوانین را اعمال می‌کنند کارمند استخدام می‌کنند و بدون طرفداری از یک گروه خاص سیاست‌ها را پیش می‌برند (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۳۳). در واقع بنا به نظر فوکویاما در دولت‌های سنتی پدرسالار اشکال طبیعی اجتماعی بودن یعنی اتکا به خانواده و دوستان ملاک اداره جامعه می‌باشد اما دولت مدرن غیرشخصی است و روابط شهروند با حاکم نه بر مبنای شخصی که بر اساس موقعیت فرد در مقام شهروندی تعریف می‌شود. لذا اداره دولت نه در دست دوستان و خانواده شخص حاکم بلکه در اختیار افرادی می‌باشد که از طریق معیارهای غیرشخصی نظیر شایستگی و میزان تحصیلات یا تخصص سمت‌های اداری را کسب کرده‌اند (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۲۰). دولت پهلوی با توجه به نظریه

فوکویاما مبتنی بر الگوهای سستی خویشاوندسالاری، شخصی محوری حکومت، ترویج فرهنگ تملق گرایی، موروثی بودن حکومت و غیره، از ویژگی های پدرسالاری دولت های سستی رنج می برد. در واقع ساخت قدرت به صورت فراقانونی و موروثی بود. نخبگان سیاسی در قوه مقننه و مجریه هدیه ای از طرف رضاشاه بود (ازغندی، ۱۳۹۷: ۱۱۸). رضاشاه در کنار دخالت وسیع در عرصه سیاست، بسیاری از اموال و دارایی مردم را بدون دلیل مصادره می کرد (سمیعی، ۱۳۹۷: ۲۸۳) و در زمان سقوط بزرگترین ملاک کشور بود. در واقع این ویژگی به قول فوکویاما ویژگی دولت های سستی با ابزارهای مدرن می باشد.

محمدرضاشاه نیز بعد از کودتا ۲۸ مرداد بر علیه دولت دکتر مصدق، نهادهای قانونی مانند مجلس شورای ملی را همانند پدرش تضعیف کرد. وی همانند پدرش از حکومت به صورت شخصی به قول فوکویاما استفاده می کرد چندان تمایلی به تمایز منافع شخصی و عمومی قائل نبود و حکومت توسط دوستان و خویشاوندان وی با نظر وی اداره می شد و همچنین چندان تمایل به پایبندی به حاکمیت قانون نداشت. وی و دربار در تعیین نامزدهای انتخاباتی برای مجلس نقش داشتند. ترکیب نامزدها و نمایندگان مجلس در اکثر مجالس قانون گذاری بعد از کودتا به توجه به لیست انتصابی محمدرضاشاه صورت می گرفت (ازغندی، ۱۳۷۹: ۲۹-۲۵). وی خود را فراتر از قواعد می دانست. وقتی زیر مجموعه های او از خود درجه ای استقلال نشان می دادند، آزرده خاطر می شد و مقدمات حذف آنها را فراهم می کرد. شاید تنها دلیل بقای طولانی مدت هویدا اطاعت محض او بود (سمیعی، ۱۳۹۷: ۱۹۴). شخصی شدن نظام تصمیم سازی باعث شد؛ افراد یا کسانی که به آنها اعتماد داشتند، کار کنند. بافت این سیستم تصمیم گیری این است که حکومت به معنای مدرن شکل نگرفت و مدرنیزاسیون در انحصار یک ذهن بود (سریع القلم، ۱۳۹۷: ۲۳۶). در کنار استفاده از افراد مطیع و نقض قوانین مشروطیت برای کنترل جامعه، از سازمان های امنیتی مانند ساواک و در اواخر با حزب رستاخیز، جامعه را کنترل می کرد و منتقدین را سرکوب می کرد. در اواخر سال ۱۳۵۴ ه.ش سازمان عفو بین المللی مستقر در لندن ایران را یکی از بزرگترین نقض کنندگان حقوق بشر در جهان اعلام کرد (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۶۱۵). چنین رفتار سرکوب گرایانه دولت پهلوی با دولت مدرن تفاوت داشت. دولت قوی به نظر فوکویاما دولت خودکامه و سرکوب گر نیست بلکه کارآمد در قدرت زیرساختی، توانایی قانونگذاری و اعمال مشروع قانون می باشند. بدین جهت نمی توان دولت پهلوی را در چارچوب نظریه فوکویاما دولت مدرن قرار داد. هرچند ویژگی های دولت مدرن را به لحاظ

شکلی برخوردار بود لیکن به لحاظ ماهوی دولت سنتی با ابزارهای مدرن بود. این امر خواسته‌های دمکراتیک نیروهای اجتماعی برای پایداری دولت پهلوی به حاکمیت قانون را تشدید می‌کرد و هزینه‌های نظم سیاسی کشور را به دلیل دمکراسی خواهی نیروهای اجتماعی افزایش می‌داد.

پاسخگویی دمکراتیک نیروهای اجتماعی

نیروهای اجتماعی در دوره پهلوی رفتارهای دوگانه داشتند آنها در ابتدا از خدمات رضاشاه به خاطر ایجاد امنیت استقبال کردند ولی استمرار حمایت خود را منوط به پایداری رضاشاه به قانون اساسی و مجلس شورای ملی منتخب مردم می‌دانستند لیکن رضاشاه از ابتداء به دنبال این بود که مجلس را به صورت فرمایشی ابزار قدرت خود کند. این امر واکنش نیروهای حامی قانون اساسی مشروطیت مانند دکتر مصدق و آیت الله مدرس را به همراه داشت. رضاشاه نه تنها حضور چنین افرادی را در مجلس تحمل نمی‌کند بلکه به دنبال عدم حضور آنها در مجلس بود. در واقع رضاشاه با نقض قانون اساسی مشروطیت و فرمایشی کردن مجلس، دمکراسی خواهی نیروهای اجتماعی را تشدید کرد. چنین دولتی با دولت مدرن مورد نظر فوکویاما تفاوت داشت. فوکویاما دولت مدرن را مبتنی بر قاعده پذیری می‌داند نه دیکتاتوری و خودکامگی. وی باور دارد دولت قوی که نظارت جدی بر آن وجود نداشته باشد دیکتاتوری است و دولت ضعیفی هم که تحت نظارت انواع نیروهای سیاسی باشد ناکارآمد و اغلب بی ثبات است (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۳۵). در واقع تمایل رضاشاه به نقض قانون اساسی مشروطیت و عدم پذیرش هر نهاد نظارتی، خواسته‌های دمکراتیک نیروهای اجتماعی را تشدید می‌کرد. چنین امر باعث تغییر مسیر نیروهای اجتماعی از دولت سازی به سمت پاسخگویی دمکراتیک شد.

رضاشاه نتوانست ارتباط مناسبی بین دولت سازی، حاکمیت قانون و پاسخگویی دمکراتیک ایجاد کند. فوکویاما باور دارد گرچه دولت سازی ارجحیت بر پاسخگویی دمکراتیک برای نظم سیاسی و توسعه دارد و باور داشت جوامعی که دولت سازی را بر پاسخگویی دمکراتیک ترجیح دادند از شرایط توسعه بهتری نسبت به جوامعی برخوردار می‌باشند که پاسخگویی دمکراتیک را بر دولت سازی ترجیح دادند. لیکن این دیدگاه وی به معنی نادیده گرفتن همزمانی دولت سازی، حاکمیت قانون و پاسخگویی دمکراتیک در ایجاد نظم سیاسی و توسعه نیست به اعتقاد فوکویاما موازنه سه نهاد دولت، قوانین و پاسخگویی دمکراتیک نیاز عملی و اخلاقی همه جوامع است؛ همه جوامع به دولت های نیاز دارند که بتواند برای دفاع از خود در صحنه های خارجی و داخلی قدرت کافی تولید

کند و قوانین مورد اجماع عموم را اجرا کند همه جوامع نیاز به تنظیم اعمال قدرت از طریق قانون دارند تا مطمئن شوند که قانون درباره همه شهروندان به صورت غیر شخصی عمل می کند و هیچ گونه معافیتهایی برای یک اقلیت ممتاز در کار نیست (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۴۶). منتهی دولت پهلوی تاسیس دولت متمرکز و قوی را با نقض قانون اساسی مشروطیت و سرکوب نیروهای اجتماعی پیش می برد. خواسته های دمکراتیک نیروهای اجتماعی در جهت نقض قانون اساسی مشروطیت توسط دولت پهلوی بود. نیروهای اجتماعی با نقض قانون مشروطیت و انتخابات از پیش تعیین شده نمایندگان مجلس و حذف برخی از نیروهای اجتماعی منتقد در مجلس واکنش نشان می دادند. در واقع حکومت نه تنها حالت شخصی پیدا کرده بود بلکه منافع عمومی در جهت منافع شخصی با خرید املاک و مستغلات مردم با قیمت نازل یا مصادره آنها همراه شده بود. فوکویاما باور دارد برخی از فاسدترین دیکتاتوری ها دم از تمایز منافع عمومی و خصوصی می زنند. برخی از آنها جلوه های ظاهری دولت مدرن مانند بوروکراسی، نظام های حقوقی، انتخابات و نظایر اینها را اخذ می کنند اما در عمل حکومت در جهت منافع شخصی می باشد (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۳۶).

در واقع دولت پهلوی ظاهر قانون مشروطیت را برای اعلام پایبندی به مشروطیت داشت لیکن از ابزارهای مشروطیت در جهت منافع شخصی و حذف منتقدان استفاده می کرد. چنین امری با واکنش نیروهای اجتماعی در جهت خواسته های دمکراتیک و حاکمیت قانون به همراه داشت. طبقه تجار نسبت به انحصارات دولتی و دخالت دولت در تعیین میزان مالیات بدون در نظر گرفتن نظر روسای اصناف واکنش نشان می دادند (سمیعی، ۱۳۹۷: ۳۳۴). آنها در دوره رضاشاه با همکاری روحانیون در حرم امام رضا (ع) در سالگرد بمباران حرم امام رضا (ع) توسط روس ها نسبت به مالیات های گزاف کالاهای مصرفی تظاهرات کردند (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۱۸۹-۱۹۰). روحانیون با وجود حمایت ابتدایی از رضاشاه در ایجاد امنیت در سراسر کشور، نسبت به تجددگرایی وی در تضعیف نمادهای دینی و تضعیف محاکم شرعی با تدوین قوانین مدنی داور نظر مثبت نداشتند. آنها نه تنها به همراه کسبه و تجار نسبت به جمهوری خواهی رضاخان در فرودین ۱۳۰۳ ه.ش تظاهرات کردند (آتابکی، ۱۳۸۵: ۸۳) بلکه نسبت به کشف حجاب در سال ۱۳۱۴ ه.ش تظاهرات گسترده ای در مسجد گوهرشاد داشتند و خواستار پاسخنگوی دولت در نقض قانون مشروطه در بی خاصیت کردن مجلس شورای ملی و ارزش ها و باورهای جامعه شدند که منجر به بی نظمی های سیاسی و سرکوب معترضان شد. روشنفکران نیز از طبقات تاثیر گذار در تجددگرایی دوره رضاشاه با توجه به رشد آنها در دوره

قاجاریه بودند. بسیاری از آنها مانند تیمورتاش، داور، تدین و غیره در حزب تجدد حامی رضاشاه در مجلس پنجم فعالیت می کردند و از نخبگان دیوان سالار پهلوی بودند. با این وجود رفتارهای فراقانونی و سرکوب گرانه رضاشاه با واکنش بسیاری از روشنفکران مستقل مانند مصدق و نیروهای چپ همراه بود. آنها خواسته های دموکراتیک خود را در قالب قانونمندی، آزادی خواهی، محدودیت قدرت سیاسی، توزیع عادلانه ثروت و غیره مطرح می کردند. مصدق به همراه مدرس نسبت به تضعیف مجلس شورای ملی و تقلب در انتخابات و ورود طرفداران رضاشاه به مجلس ششم واکنش نشان دادند و با قاطعیت با اعتبارنامه چنین افرادی مخالفت کردند و خواستار پاسخگویی دولت به نهاد منتخب مردم بودند. چنین واکنش هایی با حذف مصدق و مدرس از عرصه سیاسی در دوره پهلوی اول شد. در کنار روشنفکران مستقل ملی- مذهبی، نیروهای چپ با توجه به شناخت از آزادی های سیاسی و جنبش های سوسیالیستی و کمونیستی در اروپا، خواهان چنین حکومت های در ایران بودند (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۷: ۱۷۰). رضاشاه چنین خواسته های دموکراتیک را تهدیدی بر سلطنت و افزایش بی نظمی های سیاسی می دانست. بدین جهت رضاشاه در مقابل آنها قانون منع فعالیت مرام اشتراکی را در ۱۳۱۰ ه.ش صادر کرد. بسیاری از این جریان ها به ویژه گروه ۵۳ نفر دستگیر و زندانی شدند. سرکوب و تضعیف نیروهای اجتماعی منجر به کاهش مشروعیت دولت و سلطنت در میان نیروهای اجتماعی و افزایش پاسخگویی دموکراتیک از دولت پهلوی شد که بعد از سقوط رضاشاه خود را تا ۱۳۳۲ ه. ش بیشتر نشان داد.

بعد از سقوط رضاشاه فرصتی برای نیروهای اجتماعی سرکوب شده دوره رضاشاه ایجاد شد خواسته های دموکراتیک خود را در پارلمان و کابینه با تضعیف قدرت سلطنت پیگیری کنند. بازماندگان گروه ۵۳ نفره، حزب توده را شکل دادند و درخواست های دموکراتیک خود مانند استقرار سوسیالیسم و برقراری حکومت دموکراتیک با حضور در کابینه و پارلمان تا زمان سقوط دکتر مصدق استمرار دادند. مصدق دوباره به عنوان یک چهره ملی- مذهبی وارد عرصه سیاست با انتخاب در مجلس چهاردهم شد و جبهه ملی-مذهبی با اعتراض نسبت انتخابات ناسالم مجلس شانزدهم با محوریت دکتر مصدق در ۲۲ مهرماه ۱۳۲۸ ه.ش تأسیس شد. آنها بر برقراری عدالت اجتماعی و اجرای قانون اساسی، انتخابات آزاد و بیان آزادانه افکار سیاسی و توسعه و بهبود شرایط اقتصادی تأکید داشتند (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۳۱۱). آیت الله کاشانی در ۱۳۲۹ ه.ش با استقبال مردم از تبعید بازگشت و در ملی شدن صنعت نفت در کنار مصدق به ویژه در مجلس هفدهم تأثیر گذار بود. وی رهبری مجمع

مجاهدین اسلام را بر عهده گرفت این سازمان بر اجرای قوانین شریعت، لغو قوانین غیردینی رضاشاه و اتحاد مسلمان در برابر غرب تاکید داشتند (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۳۱۷-۳۱۸).

خواسته های متنوع نیروهای اجتماعی بعد از سقوط رضاشاه ۱۳۲۰ ه.ش تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش هرچند نهاد پاسخگوی دمکراتیک را تقویت کرد لیکن امکان نظم سیاسی را همانند دوره مشروطیت با مشکل مواجه کرد. فویاما باور دارد در کشورهای که دمکراسی خواهی را مقدم بر دولت سازی می دانند دستیابی به حکمران با کیفیت بالا به مراتب مشکل تر از کشورهای بود که در آنها دولت مدرن از دل مطلق گرایی بیرون می آمد؛ دولت سازی بعد از ظهور دمکراسی امری ممکن اما اغلب نیازمند بسیج بازیگران اجتماعی جدید و رهبری سیاسی قدرتمند است (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۴۰). این امر بعد از سقوط رضاشاه وجود نداشت کابینه ها موقتی بود؛ این امکان در میان نیروهای اجتماعی وجود داشت که دولت قوی با اجماع بازیگران اجتماعی صورت خواهد گرفت ولی در عمل امکان پذیر نشد. کابینه مصدق که نسبت به کابینه های دیگر مورد اجماع بسیاری از نیروهای اجتماعی و استمرار بیشتری داشت، از این قاعده مستثنی نبود. دمکراسی خواهی نیروهای اجتماعی با نگرش های متنوع اسلامی، لیبرالی و چپ مانع تقویت دولت مصدق شد. خواسته های متنوع نیروهای اجتماعی در دولت مصدق در یک کاسه قرار نگرفت و در نهایت منجر به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش توسط آمریکا با همکاری محمدرضاشاه شد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش بسیاری از نیروهای اجتماعی سرکوب شدند لیکن خواسته های دمکراتیک خود نسبت به حکومت پهلوی را با وجود سرکوب ادامه می دادند.

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قدرت دولت برای ایجاد نظم سیاسی با سرکوب نیروهای اجتماعی و برگزاری انتخابات فرمایشی مجلس شورای ملی توسط زاهدی تقویت شد ولی سرکوب نیروهای اجتماعی پایانی بر خواسته های دمکراتیک آنها نبود. آنها همچنان بر خواسته های دمکراتیک خود تاکید داشتند و هزینه های نظم سیاسی را افزایش می دادند. نیروهای چپ گرا مارکسیستی در دهه ۱۳۴۰ ه.ش در قالب نیروهای مسلح خلقی مانند مجاهدین خلق و فدائیان خلق فعال شدند و وارد عملیات مسلحانه در مقابل حکومت پهلوی شدند (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۵۹۱-۵۹۲). آنها در ۱۳۴۹ ه.ش به پاسگاه ژاندرمری سیاهکل حمله کردند و دولت پهلوی را به چالش کشاندند. روزنامه های جریان چپ نیز نسبت به وضعیت طبقات پائین مانند فقر و بیکاری و حقوق ملت مانند فقدان آزادی و اصول مشروطیت اعتراض می کردند (غلامرضا کاشی، ۱۳۸۴: ۱۲۹).

در کنار جریان چپ، جریان روشنفکری ملی مذهبی همچنان نسبت به خودکامگی حکومت پهلوی و نقض قانون اساسی مشروطیت اعتراض و خواهان اعاده قدرت به مجلس منتخب مردم بودند. فعالیت این جریان در غالب نهضت مقاومت ملی با اعتراض به کودتا بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش، جبهه ملی دوم در ۱۳۳۹ ه.ش و اعتراض به برگزاری رفراندوم انقلاب سفید در بهمن ماه ۱۳۴۱ ه.ش و اعلامیه صلاحات آری و دیکتاتور نه در سالگرد رفراندوم، جبهه ملی سوم در ۱۳۴۴ ه.ش و جبهه ملی چهارم در ۱۳۵۶ ه.ش تا پیروزی انقلاب اسلامی استمرار داشت. در کنار جبهه ملی، نیروی سیاسی همراه و همفکر با جبهه ملی، نهضت آزادی را مهدی بازرگان، یدالله سبحانی، سید محمود طالقانی و جمعی از هم‌فکرانشان از اواخر سال ۱۳۳۹ ه.ش با تأکید بر ایرانی بودن، اسلامی بودن، مصدقی بودن و پابندی به قانون اساسی مشروطیت تأسیس کردند (سمیعی، ۱۳۹۷: ۵۷۴).

بازرگان خواستار اجرای قانون اساسی مشروطه بود (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۶۲۲). تلاش بازرگان این بود که روحانیون را به انقلاب فراخواند. وقتی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ه.ش مشاهده کرد، روحانیت به رهبری امام خمینی پا به عرصه سیاست و انقلاب گذاشته‌اند، در یادداشت خود در مدح آن قیام پرداخت (سمیعی، ۱۳۹۷: ۵۹۴). خواسته‌های دمکراتیک روشنفکران باعث افزایش بی‌نظمی‌های سیاسی، تشدید خودکامگی دولت پهلوی و تضعیف مشروعیت رژیم پهلوی می‌شد.

بازریان و تجار نیز از طبقات معترض به برنامه‌های اقتصادی محمدرضا شاه بودند. بازاریان نسبت به برنامه‌های دولت در کنترل توزیع کالا، مبارزه علیه گران‌فروشی (ازغندی، ۱۳۷۹: ۵۰) و تأسیس شرکت‌های دولتی توزیع مواد غذایی معترض بودند. مغازه‌داری به یک روزنامه آمریکایی می‌گفت: فروشگاه‌های بزرگ معاش ما را از بین می‌برند و دولت می‌خواهد ما را با خاک یکسان کند (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۵۴۶). آنها با توجه به ارتباطات تاریخی با روحانیون حضور فعالانه در حزب موتلفه با تأثیرپذیری از اندیشه‌های امام خمینی داشتند و در اعتراضات ۱۴ خرداد ۱۳۴۲ ه.ش برای نخستین بار حضور فعالانه داشتند. همچنین با تبعید امام خمینی حسنعلی منصور را اول بهمن ۱۳۴۳ ترور کردند. با وجود اینکه برخی از روحانیون مانند آیت الله بروجردی چندان تمایل به دخالت در سیاست نداشتند. برخی از روحانیون مانند امام خمینی در دهه‌های قبل نسبت به رفتارهای تجددگرایی و تضعیف قانون اساسی مشروطیت و ارزشهای اسلامی واکنش نشان می‌دادند. امام خمینی (ره) نسبت به انجمن‌های ایالتی و ولایتی، اصلاحات ارضی، انقلاب سفید و کاپیتولاسیون به شدت واکنش نشان داد. امام خمینی (ره) با توجه به پیش‌بینی نشدن همه‌پرسی در قانون اساسی، مهم بودن لوایح و بی

اطلاعی مردم از محتوای آنها و نیز نبودن آزادی و توسل مأموران رژیم به تهدید و تطمیع مردم، همه پرسی درباره لوایح شش گانه شاه را خلاف شرع و قانون اساسی، اعلام نمودند (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۳۷-۱۳۵) و خواستار پاسخگویی حکومت پهلوی نسبت به تضعیف قانون اساسی و ارزشهای اسلامی شد که منجر به اعتراضات مردم و دستگیری امام خمینی (ره) در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ه.ش شد. لیکن با اعتراضات مردم امام خمینی (ره) آزاد شد و اعتراضات خود را ادامه داد؛ به گونه ای نسبت به اعطای مصونیت به نظامیان امریکا واکنش تندی در سال ۱۳۴۳ ه.ش نشان داد که منجر به دستگیری و تبعید وی شد. لیکن اعتراضات روحانیون برای پاسخگویی دولت پهلوی نسبت به تضعیف ارزشهای دینی تا پیروزی انقلاب اسلامی استمرار داشت.

آنها در سال ۱۳۵۴ ه.ش به دنبال صدور اعلامیه امام خمینی مبنی بر تحریم شرکت در حزب رستاخیز و درخواست از روحانیون برای بزرگداشت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ه.ش تظاهرات وسیع علیه شاه در مدرسه فیضیه سازمان‌دهی کردند که منجر به یورش کماندوها به مدرسه و دستگیری ۵۰۰ نفر طلبه شد (باقی، ۱۳۸۳: ۱۸۷-۱۸۸). محمدرضاشاه حمله گسترده به مذهب را تشدید کرد؛ تاریخ شاهنشاهی را جایگزین هجری شمسی کرد. حزب رستاخیز شاه را رهبر معنوی و سیاسی معرفی کرد و علما را مرتجعان سیاه قرون وسطایی نامید (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۵۴۶-۵۴۷). روحانیون نسبت به رفتارهای محمدرضاشاه واکنش نشان دادند. آیت‌الله شریعتمداری عالی‌ترین وظیفه علما را حفظ شریعت و امت در برابر دولت با لذات فاسد می‌دانست؛ اما امام خمینی عالی‌ترین وظیفه علما را در دست گرفتن دولت و اعمال قدرت سیاسی برای اجرای شرع و ایجاد جامعه اسلامی حقیقی می‌دانست (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۵۸۶). چنین انتقاد روحانیون به محمدرضاشاه واکنش توده‌های مردم را نسبت به رفتارهای حکومت پهلوی تشدید می‌کرد و در نهایت کنترل دولت برای نظم سیاسی را کاهش داد و زمینه انقلاب اسلامی شد.

بدین جهت روحانیون در کنار روشنفکران خواسته دمکراتیک خود مبنی اعاده مجلس شورای ملی به جایگاه خود بر اساسی قانون اساسی مشروطیت و پاسخگویی دولت پهلوی نسبت به نقض قانون اساسی استمرار دادند که منجر به کاهش مشروعیت دولت پهلوی در جامعه شد. در واقع همانگونه که فوکویاما مطرح می‌کند ترجیح پاسخگویی دمکراتیک نیروهای اجتماعی بر دولت سازی منجر به تضعیف قدرت دولت در ایجاد نظم سیاسی و توسعه خواهد بود البته همانطوری که مطرح شد

فوکویاما در دولت سازی باور به نقض قواعد جامعه و دیکتاتوری قدرت نیست. به باور وی دولت قوی دولت کارآمد در امر زیرساختی قدرت، قاعده پذیری و تامین کننده منافع عامه نه دولت خودکامه و شخصی محور می باشد. فوکویاما باور دارد یک رژیم مشروع و دارای کارکرد خوب باید بتواند بین قدرت حکومت و نهادهای که قدرت دولت را محدود می کند توازن برقرار کند نظارت ناکافی بر دولت از یک طرف و داشتن قدرت و تویی بی جد و حصر توسط گروههای اجتماعی از طرف دیگر مانع هر اقدام جمعی شده و امور را از توازن خارج می کند (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۴۸). دولت پهلوی چندان پایبند به نظارت و رعایت قواعد جامعه نبود. این امر به نوبه خود پاسخگویی دمکراتیک نیروهای اجتماعی را تشدید و منجر به تضعیف قدرت پهلوی می شد. بدین جهت ارجحیت پاسخگویی دمکراتیک نیروهای اجتماعی منجر به تضعیف اقتدار سلطنت پهلوی در جامعه در افزایش ظرفیت های انسانی و طبیعی در توسعه اقتصادی-صنعتی و افزایش وابستگی سیاسی و اقتصادی به دول خارجی، تشدید خودکامی دولت پهلوی برای ایجاد نظم سیاسی و استمرار حکومت پهلوی و افزایش هزینه های ایجاد نظم سیاسی شد. حکومت پهلوی بر جامعه ای حکومت می کرد که به قول فوکویاما چندان قدرت مشروع به کارگیری زور به خاطر خواسته های دمکراتیک نیروهای اجتماعی برخوردار نبود. دولت پهلوی صرفاً در میان طبقات متنفذ مشروعیت داشت لیکن در میان اکثریت نیروهای اجتماعی فاقد اقتدار مشروع بود؛ به گونه ای سقوط رضاشاه با خشنودی بسیاری از نیروهای اجتماعی همراه شد و به مدت ۱۲ سال تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ه.ش قدرت را در دست گرفتند. سقوط دولت مصدق نیز منجر به خاتمه خواسته های دمکراتیک نیروهای اجتماعی نشد و در نهایت در بهمن ۱۳۵۷ ه.ش قدرت به نیروهای اجتماعی مردمی منتقل شد.

نتیجه گیری

توسعه ایران دوره پهلوی با توجه به پیش زمینه های توسعه دوره قاجاریه برای مقابله با برتری های دول بیگانه با تحمیل قراردادهای سیاسی و نظامی مورد توجه نخبگان دیوان سالار پهلوی قرار گرفت. با توجه به بی نظمی های سیاسی به ویژه بعد از مشروطیت و واگرایی های سیاسی در سراسر کشور نخبگان دیوان سالار پهلوی وجود نظم سیاسی را مبنای برای رسیدن پیشرفت های غربی می دانستند. آنها نظم سیاسی را در دولت سازی با ایجاد دولت مدرن مبتنی بر ارتش مدرن، بورکراسی مدرن و نهادهای آموزشی مدرن می دانستند. نخبگان دیوان سالار دولت پهلوی وجود دولت متمرکز را در

لغو ساخت ملوک الطوایفی دوره قاجاریه می دانستند آنها برای این کار ساخت شبکه ای قدرت دوره قاجاریه را تغییر و دولت مدرن مبتنی بر تمرکز قدرت از طریق انتخاب مقامات استانی تا سطوح پائین و کنترل متمرکز قدرت را به وجود آوردند. در زمینه نظامی ارتش منظم و منسجم مبتنی بر نیروهای منظم و دائمی را با یکپارچه کردن نیروهای نظامی پراکنده دوره قاجاریه مانند قزاق ها، پلیس جنوب و غیره و تجهیزات جدید نظامی به وجود آوردند؛ به گونه ای که ارتش رضاشاه زمان سقوط ۱۲۰ هزار نیروی دائمی با تجهیزات جدید زمینی و هوایی داشت و در دوره پهلوی دوم نیز نیروهای نظامی و سلاح های دریایی، هوایی و زمینی گسترش یافت. در زمینه آموزشی نیز در سطوح ابتدایی و متوسطه آموزشی نسبت به دوره قاجاریه افزایش یافت و دانشگاه تهران به عنوان مهمترین مرکز دانشگاهی تاسیس شد. چنین تلاشها در دوره پهلوی دوم نیز افزایش یافت. سپاه دانش برای افزایش سوادآموزی در سراسر کشور از برنامه های پهلوی دوم بود ولی با این وجود طیف وسیعی از مردم از آموزش های حتی ابتدایی برخوردار نبودند؛ به گونه ای اول انقلاب نهضت سوادآموزی به خاطر بی سوادی طیف وسیعی از مردم تاسیس شد.

برنامه های دولت پهلوی در امر دولت سازی با ایجاد قدرت متمرکز در سراسر کشور موفقیت آمیز بود و توانست نظم سیاسی در سراسر کشور ایجاد کند و در زمینه اقتصادی- صنعتی تغییرات زیادی نسبت به قاجاریه هرچند با برخی وابستگی ها به خارج ایجاد کرد و بسیاری از صنایع مونتاژی و مصرفی بود و امکان صادرات به خارج نداشتند. ولی به قول فوکویاما چنین دولتی هنوز از ویژگی های پدرسالاری رنج می برد بوروکراسی شکل گرفته در دوره پهلوی اول و دوم هنوز مبتنی بر سیستم سنتی توزیع قدرت به صورت سنتی با ابزارهای مدرن بود لیکن چنین نظام اداری به لحاظ ماهوی با نظام اداری قاجاریه خیلی تفاوت نداشت. هر دو قدرت را به صورت شخصی نه به صورت نهادی نگاه می کردند. دولت پهلوی از قدرت در جهت منافع شخصی خود استفاده می کرد؛ به گونه ای املاک وسیعی از مردم توسط دولت به نفع شخصی رضاشاه مصادره می شد. در دوره پهلوی دوم نیز بوروکراسی نئوستی منعی برای افزایش ثروت خاندان شاه شده بود. بنیاد پهلوی با استفاده از منابع نفتی یا فرصت های اقتصادی دیگر به عنوان بنیاد شخصی خاندان پهلوی تبدیل شده بود.

رفتارهای فراقانونی و شخصی محوری دولت پهلوی به ویژه در انتخاب نمایندگان مجلس و نادیده گرفتن قانون اساسی مشروطیت بیشتر خودنمایی می کرد و با واکنش نیروها اجتماعی همراه بود. با وجود همراهی ابتدایی نیروهای اجتماعی به دلیل ایجاد امنیت توسط رضاشاه، پاسخگویی رضاشاه در

مقابل مجلس شورای ملی منتخب مردم بر اساس قانون اساسی مشروطیت اولویت نیروهای اجتماعی بود که با برنامه رضاشاه برای ایجاد نظم سیاسی ناسازگار بود و در عوض دولت پهلوی برای تقویت دولت متوسل به سرکوب نیروهای اجتماعی شد. فوکویاما دولت قوی را دولت خودکامه و سرکوب گر نمی داند. وی باور دارد قدرت بی حد و حصر و بدون هیچ محدودیت حکومت و نظارت وسیع نیروهای اجتماعی امکان دولت قوی و کارآمد را تضعیف می کند؛ نتیجه آن یا قدرت خودکامه بدون مشروعیت یا جامعه با بی نظمی های سیاسی همراه خواهد بود. دولت مدرن از دیدگاه وی همانند دیدگاه ماکس وبر عقلانی - قانونی و برخوردار از توانایی اعمال زور مشروع در کشور می باشد ولی دولت پهلوی با وجود ایجاد نظم سیاسی با تاسیس دولت متمرکز نتوانست در ادامه مشروعیت اعمال قدرت مشروع در کشور داشته باشد. بسیاری از ایلات و عشایر، روشنفکران، روحانیون و تجار برای افزایش اقتدار دولت در جامعه توسط دولت پهلوی سرکوب می شدند. سرکوب نیروهای اجتماعی مشروعیت دولت پهلوی و نهاد سلطنت را به شدت تضعیف کرد؛ به گونه ای سقوط رضاشاه با استقبال بسیاری از نیروهای اجتماعی همراه بود و دوره ۱۳۲۰ ه. ش تا ۱۳۳۲ ه. ش قدرت را نیروهای اجتماعی متنوع به بدست گرفتند و قوه مقننه را به عنوان نهاد پاسخگویی دمکراتیک در مقابل تعدی های نهاد سلطنت تقویت کردند.

تقویت نهاد پاسخگویی دمکراتیک منجر به نظم سیاسی نشد بلکه با بی نظمی های سیاسی مانند بحران آذربایجان و کردستان و بی ثباتی کابینه ها همراه بود و در نهایت با کودتای ۲۸ مرداد دولت مردمی مصدق سقوط کرد. فوکویاما باور دارد ترجیح دمکراسی خواهی در نظم سیاسی و توسعه زمانی خواهد بود که امکان بسیج بازیگران اجتماعی وجود داشته باشد در غیر اینصورت بی نظمی توسعه را تضعیف خواهد کرد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد علیه مصدق قدرت دوباره به سلطنت بازگشت لیکن تضعیف نهاد تقنینی، رفتارهای فراقانونی و استمرار ساخت نئوستی بورکراسی مبتنی بر روابط شخصی مغایر با دولت مدرن مبتنی بر بورکراسی عقلانی - قانونی دولت پهلوی با اعتراضات نیروهای اجتماعی مانند روحانیون، روشنفکران، تجار و غیره در قالب مخالفت با لایحه انجمن ایالتی و ولایتی، انقلاب سفید و غیره تا انقلاب اسلامی ادامه یافت و منجر به سقوط پهلوی شد.

بنابراین گرچه دولت پهلوی نسبت به دولت قاجاریه با تاسیس دولت متمرکز و ایجاد نهاد ارتش مدرن ظرفیت های بیشتری برای ایجاد نظم سیاسی و توسعه فراهم کرد لیکن به دلیل نقض قواعد

جامعه به ویژه قانون اساسی مشروطیت، استفاده شخصی از قدرت و منابع عمومی، سرکوب نیروهای اجتماعی مشروعیت خود را در میان نیروهای اجتماعی از دست داد و در مقابل پاسخگویی دموکراتیک نیروهای اجتماعی را تشدید کرد. این امر منجر به بی نظمی های سیاسی و افزایش هزینه های نظم سیاسی شد و توسعه به عنوان یک مساله باقی ماند.

کتابنامه

۱. آبراهامیان یرواند (۱۳۹۱)، ایران بین دو انقلاب، احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
۲. آبراهامیان یرواند (۱۳۹۷)، تاریخ ایران مدرن، محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
۳. اتابکی تورج (۱۳۸۵)، تجدد آمرانه دولت و جامعه در عصر رضاشاه، مهدی حقیقت‌خواه تهران: ققنوس.
۴. ازغندی علیرضا (۱۳۷۹)، ناکارآمدی نخبگان ایران بین دو انقلاب، تهران: قومس.
۵. ازغندی علیرضا (۱۳۹۱)، درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی ایران، تهران: قومس
۶. باقی عمادالدین (۱۳۸۳)، بررسی انقلاب ایران، تهران: سرایی.
۷. بشیریه حسین (۱۳۷۸)، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی.
۸. بشیریه حسین (۱۳۸۰)، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام نو.
۹. جباری محمد حسن (۱۳۸۴)، بررسی تطبیقی نوسازی و اصلاحات ایران و ژاپن، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۱۰. خمینی، روح‌الله (۱۳۷۸)، صحیفه امام (ج ۱)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۱. سریع القلم محمود (۱۳۹۷)، اقتدارگرایی ایران عصر پهلوی، تهران: گاندی.
۱۲. سمیعی محمد (۱۳۹۷)، نبرد قدرت در ایران، تهران: نشر نی.
۱۳. شیرزادی رضا (۱۳۸۱)، راهبرد نوسازی دولت های معاصر ایران، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۱۴. غلامرضا کاشی محمدجواد (۱۳۸۴)، نظم و روند تحول گفتار دموکراسی در ایران، تهران: گام نو.
۱۵. فوکویاما فرانسیس (۱۳۹۶)، رحمن قهرمانپور، تهران: روزنه.

۱۶. فوران جان (۱۳۷۷)، مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران، احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
۱۷. کدی نیکی آر (۱۳۸۱)، ایران دوران قاجاریه و برآمدن رضاخان، مهدی حقیقت‌خواه تهران: ققنوس.
۱۸. لیلاز سعید (۱۳۸۷)، برنامه های عمرانی سوم الی پنجم و نقش آن در تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۱۹. مک دانیل تیم (۱۳۸۹)، خودکامگی، نوسازی و انقلاب ایران و روسیه، ترجمه پرویز دلیرپور، تهران: انتشارات سیزان.
۲۰. همایون کاتوزیان محمدعلی (۱۳۹۷)، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی، تهران: نشر مرکز.
۲۱. همایون کاتوزیان محمد علی (۱۳۹۶)، تضاد دولت و ملت، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشرنی.

22. Curtis E. Glenn and Hooglund Eris (2008), Iran: a country study, Federal Research Division Library of Congress.
23. Fukuyama Francis (2013), The Origins of Political Order, Linder Auditorium, Graduate School of Development Policy and Practice. Retrieved from <https://www.scribd.com/>
24. Foran Jhon (2005), Taking Power; On the origins of Third World Revelation, Cambridge University Press.
25. Herrmann Julián Durazo (2010), Neo-Patrimonialism and Subnational Authoritarianism in Mexico, Journal of Politics in Latin America, NO 2, pp:85-11.
26. Skocpol Theda (1982), Rentier State and Shi a Islam in the Iranian Revolution, Department of Sociology, the University of Chicago.